

عقلانیت در اندیشهٔ رازی

دکتر منوچهر صانعی*

چکیده

در عنوان عمومی تمدن به نام «مدرنیته» مفاهیمی چون استقلال (رای)، آزادی و برابری، در حد فاصل بین دکارت تا کانت به عنوان عناصر اصلی مدرنیته یا تجدد تثبیت شده است. تجدد و تازگی این مفاهیم نسبت به فرهنگ و تمدن غرب است؛ در فرهنگ اسلامی سابقهٔ این مفاهیم به حدود هزار سال پیش می‌رسد. نمونهٔ متفکران آزاد اندیش در تمدن اسلامی، محمد بن زکریای رازی است که در این مقاله سعی شده است عناصر به اصطلاح غربی‌ها تجدد، به عنوان «عقلانیت» در آرای او جستجو گردد. واژگان کلیدی: عقلانیت، استقلال، آزادی، برابری، تجدد (مدرنیته).

مقدمه

امروز «عقلانیت» (Rationality) را به معنایی به کار می‌بریم که در فرهنگ عصر جدید، در دو قرن هفدهم و هجدهم از حد فاصل بین دکارت تا کانت شکل گرفت. ترک مدرسهٔ لافلس توسط دکارت، ترک نوع تفکر و سنتی بود که حدود هزار و ششصد سال بر تاریخ غرب حاکم بود. مرکز ثقل این فرهنگ سنتی حجیت (Authority) بود که به موجب آن بنا بر ادعای کلیسای مسیحی، حقیقت از جانب خداوند به واسطهٔ چهره‌های برگزیده‌ای نازل می‌شد و انسان عموماً برای درک آن نیاز به تفکر و تعقل و

* عضو هیئت علمی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه شهید بهشتی

سنجش نداشت و فقط باید از این مراجع برگزیده تقلید می‌کرد. دکارت برای اولین بار در قضیه کوجیتو استقلال انسان را از هر حجت و مرجعی اعلام کرد و مسئولیت زندگی و تمام مقدرات انسان را بر دوش خود او نهاد (طرح اختیار و آزادی) و این مسئولیت را برای تمام انسان‌ها به نحو یکسان اعلام (بر اساس برابری) و قطع رابطه با فرهنگ سنتی را اساس تفکر صحیح اعلام کرد (اندیشه رشد، ترقی و پیشرفت). به این ترتیب، عناصر عقلانیت به صورت استقلال، برابری (تساوی)، آزادی (اختیار) و رشد (ترقی) از فلسفه دکارت برآمد. این اندیشه‌ها از آرای فیلسوفان دکارتی و انگلیسی چون مالبرانش، اسپینوزا، لایب نیتس، لاک، هیوم و فیلسوفان فرانسوی مانند ولتر، منتسکیو، روسو، دیدرو، دالامبر، هولباخ و هلوسیونس عبور کرد و به کانت رسید و در فلسفه او شکوفا شد.

در عصر جدید، «عقلانیت در درجه اول مفهومی است که فیلسوفان عموماً به هر عمل و عقیده و تمایل و رفتاری اطلاق می‌کنند که باید آن را برگزید. عموماً عقیده بر این است که اگر رفتار و عمل و عقیده و تمایلی عقلانی نباشد، باید از آن پرهیز کرد. عقلانیت را به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌کنند. عقلانیت نظری بر عقاید و باورها و عقلانیت عملی بر افعال و کردار اطلاق می‌شود» (Cambridge Dictionary).

(ذیل مدخل Rationality)

اما این جدید بودن عقلانیت و عناصر آن به اعتبار تاریخ تفکر در مغرب زمین است. با مراجعه به تاریخ اندیشه‌ها در فرهنگ خودمان، ردپای این عقلانیت را در آثار نویسندگان ایرانی دوره اسلامی می‌یابیم؛ به طوری که مفهوم عام «عقلانیت» را (حتی بنا بر ادعا و اعتراف بعضی صاحب نظران غربی این دوران)^۱ معتزله بنا کرده‌اند. اجزای بسیاری از آنچه امروز «مدرنیته» نامیده می‌شود در آثار باقی مانده از فارابی، ابوریحان، سهروردی و محمد ابن زکریای رازی به چشم می‌خورد.^۲ و اصل بن عطاء، پایه گذار معتزله، به چهار قاعده معتقد است. قاعده دوم او این است که به قدر معتقد است، به این معنی که انتساب شر و ظلم به حضرت حق جایز نیست، بلکه به عهده خود انسان

است و ناچار خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت و گناه، فعل بنده است؛ و حق تعالی موافق فعل بنده جزا خواهد داد (شهرستانی، ص ۷۱). مضمون این اندیشه معتزلی عبارت است از واگذاری مقدرات انسان به عهده خود او (آنچه در عصر جدید از کوجیتوی دکارت برآمد) و همین اندیشه بود که در آرای رازی رشد کرد.

ابوبکر محمدبن زکریای رازی (۲۵۱ ه.ق. / ۸۶۵ م. - ۳۱۳ ه.ق. / ۹۲۵ م. - شریف، ص ۶۱۳) مرد تفکر عقلانی و اندیشه علمی است و مقام عقل را، چنانکه بعدها مورد توجه امثال دکارت و کانت واقع شد، به عنوان عامل استقلال انسان از هر عامل غیر انسانی می‌ستاید. رازی می‌گوید:

«عقل بزرگ‌ترین نعمتی است که خدا به ما ارزانی داشته است: از پرتو عقل است که می‌توانیم آنچه را که موجب بلندی مرتبه انسانی است دریابیم و به آنچه زندگی را برای ما نیکو و گوارا می‌گرداند برسیم و به مراد خود نایل شویم... و حتی به وسیله عقل است که ما به شناخت خداوند نایل می‌شویم... پس چون عقل دارای چنین مرتبه‌ای است بر ما واجب است که از مقام آن نگاهیم و در حالی که امیر است اسیرش نکنیم و در حالی که سرور است به بردگی نکشانیم و در حالی که فرمانده است فرمان بردارش نکنیم؛ بلکه باید در تمام امور به آن رجوع کنیم و معیار ما در همه چیز باید آن باشد و همواره بدان تکیه کنیم» (شریف، ص ۶۱۸).

رازی در طب الروحانی آورده است:

«خداوند به ما عقل عطا کرده است و ما را به آن مجهز کرده است تا به واسطه آن به منافع دو جهان خود دست یابیم و عقل بزرگ‌ترین نعمت خداوند است و مفیدترین امور برای ماست...» (رازی، ص ۱۸).

مفسران و نویسندگان تاریخ فلسفه هر کدام به نحوی مقام رازی را ستوده‌اند. از جمله گفته‌اند:

اکثر اوقات رازی به اجتهاد و تفکر و اطلاع بر احوال افاضل می‌گذشت (شهرزوری، ص ۳۵۷).

و نیز:

رازی یگانه دهر و فرید عصر خود در تمام علوم بود. هیچ وقت از خواندن و نوشتن جدایی نداشت (ابن ندیم، ص ۳۵۱).

و نیز گفته‌اند:

رازی را باید نیرومندترین و به اصطلاح آزاد اندیش‌ترین متفکران در اسلام و شاید در تمام تاریخ تفکر بشری به حساب آورد (شریف، ص ۶۳۲).

و سرانجام گفته‌اند:

رازی در میان ایرانیان متفکر از «بزرگ‌ترین» هاست: سیبویه بزرگ‌ترین نحوی ایرانی، ابن سینا بزرگ‌ترین فیلسوف ایرانی، غزالی بزرگ‌ترین متکلم ایرانی و رازی بزرگ‌ترین پزشک ایرانی است (فخری، ص ۵۳):

اکنون پیش از تشریح اصول عقلانیت در اندیشه رازی باید اندکی به ذکر مقام علمی او پردازیم.

مقام علمی

در تمام آرای علمی، رازی نشانه‌ها و اصول نگرش علمی عصر جدید مشاهده می‌شود. «رازی اولین کسی است که آبله و حصه را در کتابی توصیف کرده و این کتاب یکی از بهترین کتب طب است که به دست ما رسیده است» (فاخوری، ص ۳۵۷).

رازی نه تنها پزشکی ماهر بوده، بلکه اصول روان درمانی امروزی را در معالجات خود نیز به کار می‌برده است. از موفقیت‌های او در معالجه امراض گوناگون داستان‌هایی موجود است. رازی معتقد است:

بر طیب لازم است همواره بیمار خود را به صحت امیدوار سازد اگرچه خود امید بداند نداشته باشد، زیرا مزاج جسم آدمی تابع احوال نفسانی اوست (همان، ص ۳۵۸).

امروز می‌دانیم که «تلقین» چه اثر شگرفی در تحول احوال آدمی دارد و با تلقین چگونه می‌توان پیروزی را به شکست و یا شکست را به پیروزی تبدیل کرد.

بخش دیگری از دیدگاه‌های علمی رازی به تعیین جنس عناصر طبیعت مربوط است. از زمان ارسطو در کنار عناصر چهارگانهٔ خاک، آب، هوا و آتش به عنوان عناصر زمینی از عنصری به نام ائیر (اتر) به عنوان مادهٔ افلاک سخن می‌گفتند. این عنصر خیالی و غیر واقعی را در عصر جدید اولین بار دکارت انکار کرد و اعلام نمود که جنس افلاک از جنس کرهٔ زمین (امتداد به عنوان ذات ماده) است؛ اگرچه مفهوم ائیر در عصر جدید تا زمان اینشتین باقی ماند و حتی فیزیکدانی مانند نیوتن به آن معتقد بود. اینشتین ضمن تدوین نظریهٔ نسبیت وجود ائیر را انکار کرد. این دیدگاه علمی اولین بار در آرای رازی آمده است. در نظر رازی:

ستارگان نه عقل مفارق و نه جسم اثیری بلکه اجرامی هستند از جنس همان عناصر اجسام زمینی (همانجا).

یکی دیگر از آرای رازی نظر او در مورد جزء لایتجزا (اتم) است. در تاریخ تفکر غرب سابقهٔ این فکر به نظریهٔ اتمی دموکریتوس (ذیمقراطیس) می‌رسد. ارسطو با نشانیدن نگرش کیفی خود به جای نگرش کمی دموکریتوس، نظریهٔ صورت و ماده را جایگزین نظریهٔ اتمی کرد و این دیدگاه نزدیک به علم جدید را (بلکه پایه و اساس دیدگاه فیزیک جدید را) تا قرن‌ها منسوخ کرد و از خاطره‌ها زدود. در صدر تاریخ اسلام (قرن‌های اول، دوم و سوم) متکلمان مسلمان اعم از اشعری و معتزلی به دلیل نارسایی نظریهٔ صورت و مادهٔ ارسطویی برای تبیین نظریهٔ خلقت، نظریهٔ اتمی دموکریتوس را با عنوان «قول به جزء لایتجزا» احیا کردند؛ اما به این دلیل که در تاریخ فرهنگ ما، متکلمان نسبت به «حکما» در مقام دوم قرار گرفتند و این نظریه مورد قبول متکلمان بود و نه حکما، این دیدگاه علمی هم، که لافل افتخار احیای آن نصیب فرهنگ اسلامی ما شده بود، منسوخ شد و صورت و مادهٔ ارسطویی با همهٔ نارسایی‌هایش به حاکمیت خود در فلسفهٔ سنتی ما ادامه داد و همچنان ادامه می‌دهد. نظریهٔ اتمی یا قول به جزء لایتجزا در عصر جدید یا دوران معاصر «فیزیک کوانتوم» نامیده می‌شود و نظریهٔ مورد حمایت اغلب فیزیکدانان و فیزیک جدید است. پرسش بنیادی و اصولی در مورد مادهٔ اولیهٔ

کیهان این است که آیا واقعیت اولیه عالم مادی واقعیتی متصل (پیوسته) است و انفصال به نحو تصنعی در موجودات راه می‌یابد یا برعکس، واقعیت اولیه منفصل (گسسته) و اتصال امری تصنعی است؟ جواب فیزیک کوانتوم (نظریه اتمی و قول به جزء لایتجزا) این است که واقعیت بنیادی اصولاً منفصل است و اتصال امری، اگر نه تصنعی، لااقل ثانوی است. در فیزیک کوانتوم:

«الکترون‌ها می‌توانند از سطح ماده کنده شوند» به طوری که «گرم کردن فلزات، که باعث دادن انرژی گرمایی به الکترون‌ها می‌شود، به طور مؤثر آن‌ها را تحریک و از سطح فلزات خارج [یعنی جدا] می‌کند» (وایدز، ص ۱۴۹).

دید خردگرا (عقلانی) و تیزبین رازی نظریه جزء لایتجزا (یعنی فیزیک کوانتوم) را پذیرفت.

«رازی به تکیه بر اجسام از اجزای لایتجزا معتقد است» (فخری، ص ۵۰).

به این ترتیب در اغلب موارد، مبانی دیدگاه علمی و عقلانی جدید در آرای رازی به چشم می‌خورد. افسوس که به دلیل سلطه افکار صوفیانه بر فرهنگ ما در اعصار پس از رازی به جای پیگیری و تقویت اندیشه‌های عقلانی او اغلب با فحاشی و ناسزاگویی از او یاد شده و او را کافر و ملحد و منحرف معرفی کرده‌اند.

عقلانیت

در بررسی عناصر عقلانیت در اندیشه رازی، کار خود را از عقلانیت جدید آغاز کردیم و تا اینجا اجزای اندیشه رازی را همگام با مفاهیم جدید پیش برده‌ایم. هدف ما از مراعات این همراهی این است که نشان دهیم گوهر اندیشه رازی همان چیزی است که امروز «اندیشه مدرن» نامیده می‌شود. گوهر و ذات این اندیشه، خواه از زبان رازی بیان شود خواه از زبان متفکران جدید از قبیل دکارت، لاک، کانت و... عبارت است از اندیشه استقلال؛ استقلال انسان از هر موجود غیر انسانی، به نحوی که مقدرات خود را خود بر دوش کشد و سود و زیان خود را در گرو همت خود بداند. اساس این اندیشه

یک نگرش اخلاقی و تأسیس یک اخلاق جدید است که البته سابقه آن را در نوشته‌های ارسطو می‌توان دید (اندیشه ناتورالیسم)، اما مسیحیت (اندیشه سامی) آن را منسوخ کرد و در عصر جدید دوباره از کوجیتوی دکارت سر برآورد و در فلسفه عملی کانت شکوفا شد.

اخلاق تا آنجا که مبتنی بر مفهوم انسان به عنوان یک موجود آزاد است و البته به همین دلیل به موجب عقل، خود یک موجود وابسته به قوانین نامشروط است، نه نیاز به معنای شیء دیگری دارد که حاکم بر او باشد و تکلیف خود را از آن دریافت کند و نه نیاز به انگیزه دیگری جز خود قانون [عقل] دارد که بخواهد آن را مراعات کند. اگر انسان چنین نیازی در خود احساس کند حداقل خودش مقصر است و در هر حال علاج و اصلاح آن به واسطه هیچ موجود دیگری ممکن نیست. زیرا آنچه از ذات انسان و اختیار او بر نخاسته باشد نمی‌تواند نقص اخلاقی او را جبران کند. (Kant, Die Religion innerhalb der ..., p.3)

قطعه فوق که در نوشته‌های کانت شبیه آن فراوان به چشم می‌خورد، اعلام استقلال انسان است. در اصطلاح کانت و لاک و نویسندگانی از این دست استقلال انسان مشروط به این است که قوانین اخلاقی او از ذات خود او برآمده باشد (و این اندیشه ریشه در تعالیم رواقیان دارد و در عصر جدید اولین بار از سوی اسپینوزا بیان شد). این قوانین ذاتی انسان گاه با تعبیر «قانون عقل» بیان می‌شود و گاه با تعبیر «قانون طبیعت». در هر حال قیام این قوانین به عقل یا به طبیعت (هر دو به یک معنی) قیام صدوری است؛ به این معنی که طبیعت عقلانی انسان این قوانین را از جای دیگری اقتباس نکرده است و خود این قوانین را انشا می‌کند به طوری که مثلاً «در نظر گروسیوس قانون طبیعت را حتی خدا هم نمی‌تواند تغییر دهد (و این سخن یادآور آرای معتزله است) و صدق و کذب آن قائم به اراده خداوند نیست» (کانت، ص ۲۱) و تماماً برخاسته از ذات خود انسان است؛ و خلاصه اینکه:

هر عضو جامعه مشترک المنافع اخلاقی احکام را مستقیماً [با تکیه بر عقل شخصی خود]

و بی‌واسطه از قانونگذار عالی دریافت می‌کند (ibid, p.152).

و در جهت تکامل این معنی است که کانت می‌گوید:

از شرارت‌های موجود در دل انسان که هیچ‌کس از آن‌ها در امان نیست و از... باید به عقل خود پناه برد (ibid, p.163).

اکنون همین اندیشه‌ها را در نوشته‌های باقی مانده از رازی می‌یابیم:

رازی بیداری نفوس را نه به وحی و ایمان بلکه به عقل و تحقیق می‌دانست، برخلاف اسماعیلیان که این مهم را به وحی و ایمان می‌دانستند (کرین، ص ۱۷۸).

در نظر رازی علم از سه منبع حاصل می‌شود:

۱) استدلال منطقی که کار عقل است؛ ۲) منقولات یا اخبار تاریخی که حاصل تجربه است؛ ۳) غریزه [یعنی ادراک شهودی] که بدون نیاز به استدلال به درک مطلب می‌انجامد (شریف، ص ۶۲۸).

وجه مشترک منابع سه‌گانه فوق عبارت است از خردورزی همگانی. خردورزی و عقلانیت رازی فقط در مقولات علمی دقیق از قبیل نفی اثیر متجلی نشده است، بلکه رازی در ظرایف و دقایق اخلاقی نیز خردمندی خود را بروز داده است. از قول جالینوس نقل کرده است که «أَنَّ الْأَخْيَارَ يَتَنَفَعُونَ بَاعْدَائِهِمْ» (شریف، ص ۶۳۰)، (نیکان از دشمنان خود سود می‌برند). این یکی از دقایق اخلاقی است: خردمند کسی است که دست و پای دشمن را ببندد، اما زبان او را باز بگذارد. بستن زبان دشمن نشان بی‌خردی است، زیرا آن عیب‌ها که از چشم دوستان پنهان می‌ماند در دید تیزبین دشمن بزرگ می‌شود و انسان می‌تواند عیوب، نواقص و کاستی‌های خود را از زبان دشمن بشنود (اگر زبان او باز باشد) و این نعمتی است که از دوست بر نمی‌آید (زیرا دوست انسان عیب انسان را نمی‌بیند) و این از عجایب اسرار آفرینش است که از دشمن خدمتی و منفعتی بر می‌آید که از هیچ دوستی بر نمی‌آید.

برابری

اکنون باید به ذکر برخی از نتایج چشمگیر این عقلانیت بپردازیم. برابری و آزادی از این نتایج است. دو جزء اساسی عقلانیت یعنی برابری و آزادی در عصر جدید از کوجیتوی دکارت برآمد. دکارت در قضیه کوجیتو اعلام کرد که مراتب شک دستوری را آزادانه به کار می‌برد و در آغاز رساله گفتار در روش... اعلام کرد که خداوند عقل را به طور مساوی بین انسان‌ها تقسیم کرده است. بعضی مفسران دکارت گفته‌اند که این جمله اعلام جنگ علیه کلیسا بود و می‌دانیم که جنگ علیه کلیسا جنگ علیه سنت و تفکر سنتی مسیحیت است. سپس جان لاک در رساله دوم خود در باب حکومت مدنی (در فصل دوم این رساله) اعلام کرد که انسان‌ها آزاد و برابر متولد می‌شوند. این اشتیاق به برابری در آرای دکارت و لاک با همان شور و هیجانی که در نوشته‌های متجددین مشاهده می‌شود در آرای رازی به چشم می‌خورد.

رازی با شور و هیجان نسبت به تساوی بشر اظهار عقیده می‌کند که همه افراد بشر متساوی‌اند و هرگز قابل تعقل و قبول نیست که یک فرد برگزیده هدایت سایر انسان‌ها را به عهده داشته باشد (کربن، ص ۱۷۹).

نکته جالب اینکه حتی عبارات و الفاظ رازی در بیان برابری شبیه عبارات لاک (و در واقع عبارات لاک شبیه عبارات رازی) است:

تمام مردم از حیث عقل برابر متولد شده‌اند. اختلاف مردم ناشی از وضع طبیعی نیست بلکه معلول پرورش و تربیت است (شریف، ص ۶۲۸).

رازی به شیوه‌ای که بعدها مورد استفاده لاک واقع شد سعی می‌کند برای اثبات برابری دلایل کلامی اقامه کند. رازی و لاک هر دو نقض برابری یا فقدان برابری را ناقض حکمت و عدالت الهی دانسته‌اند. لاک از این مطلب به عنوان «قانون الهی» (که مضمون آن را از توماس آکویناس اقتباس کرده بود) نام می‌برد. رازی چنین تعبیری ندارد، اما محتوای استدلال او همان است که مورد توجه لاک واقع شد. رازی می‌گوید: برای خدای حکیم و رحیم اولی است که بندگان خود را شناخت سود و زیان دو جهان بدهد و بعضی از آن‌ها را بر بعضی دیگر برتری ندهد و نزاع و خلاف بین آن‌ها پدید

نیابرد تا هلاک نشوند و این بهتر از آن است که بعضی را سرور بعضی دیگر گرداند تا موجب شود که هر ملتی پیشوای خود را تصدیق و پیشوای ملت‌های دیگر را تکذیب کنند و بر یکدیگر شمشیر کشند (ابوحاتم، ص ۳).

رازى علاوه بر اینکه نابرابرى‌ها را به حساب تربیت می‌گذارد و ذات انسان را از آن مبرا می‌داند، تحقق برابری ذاتی انسان را مستلزم و مشروط به کوشش و فعالیت می‌داند. در پاسخ به ابوحاتم که از او پرسیده بود: آیا مردم در عقل و همت و فطنت برابرند؟ جواب می‌دهد:

اگر بکوشند و پردازند به آنچه در اختیار دارند، قطعاً در همت و عقل برابرند (همان، ص ۵).

نتیجه این برابری، که رازی به آن پرداخت، اما در فرهنگ ما شکوفا نشد و سپس متفکران جدید غربی آن را گسترش دادند این است که در شرایط بلوغ انسانی تمایز تحقیرآمیز بین عوام و روحانی رخت برخواهد بست بدون اینکه کار به هرج و مرج بکشد و تساوی و برابری ناشی از آزادی حقیقی جای آن را خواهد گرفت (Kant, Die Religion innerhalb der ..., p.122) و بالاخره به همین دلایل رابطه زوجین رابطه تساوی در مالکیت است؛ هم تساوی در مالکیت متقابل آن‌ها نسبت به شخص یکدیگر... و هم تساوی در مالکیت اموالی که به دست آمده است (Kant, Metaphysik der sitten, p.278)

آنچه در چند سطر اخیر از قول کانت آوردیم در واقع روح اندیشه‌هایی است که از ذهن رازی تراویده است و افسوس که شرایط تاریخی فرهنگ ملی ما در سده‌های پس از رازی در موقعیتی نبود که اندیشه‌های او را پیرورد و ما امروز به ظاهر مجبوریم اندیشه‌های خودمان را از زبان بیگانگان بشنویم.

اراده و آزادی

اکنون جا دارد که به ذکر یکی از نتایج اصل برابری پردازیم و آن اصل آزادی برابر

انسان‌هاست. برابری و آزادی دو فرزند دو قلوبی تفکر جدید هستند که در هر کجا که بروز کرده‌اند با هم و در کنار هم بوده‌اند. هر دو مفهوم در فلسفه دکارت در کنار هم پیدا شدند و جان لاک گفت که انسان‌ها آزاد و برابر متولد می‌شوند و کانت ضمن حفظ اصل برابری، آزادی و معقولیت را در کنار هم آورده است. ما در اصطلاحات فلسفی خود دو واژه «آزادی» و «اختیار» را مترادف هم به کار می‌بریم و مبدأ این دو صفت مترادف، قوه‌ای است که آن را «اراده» می‌نامیم. به عبارت دیگر «موجود آزاد» به معنی «موجود صاحب اراده» است. به این جهت معتقدان به آزادی و اختیار، انسان را صاحب اراده معرفی کرده‌اند و این مطلب در عصر جدید بیش از هر مطلب دیگری و بیش از هر جای دیگر در فلسفه آلمانی از لایب نیتس تا نیچه، پرورش یافته است. رازی در فصل دوم طب الروحانی می‌گوید:

اولین برتری انسان بر حیوانات ملکه اراده و عمل بر اساس تفکر است (رازی، ص ۲۰).
 واژه «تفکر» در بیان رازی همان «عقلانیت» به اصطلاح کانت است. بنابراین رازی هم مبدأ آزادی یعنی اراده و هم عقلانیت یعنی معادل آن، تفکر، را در کنار هم آورده و به این مناسبت‌هاست که ما ادعا می‌کنیم رازی پیش‌تاز عقلانیت جدید است. در میان متفکران جدید، کانت بیش از دیگران بر اصول برابری، آزادی و استقلال پای فشرده است. به این مناسبت در اینجا به بعضی تعبيرات او به عنوان نتایج عقلانیت رازی اشاره می‌کنیم. کانت می‌گوید:

هر انسانی آزاد متولد می‌شود (ibid, p.283).

و آزادی را «حق فطری» نامیده است و در این مورد می‌گوید:

فقط یک حق فطری وجود دارد: اختیار (عدم وابستگی به قدرت الزام‌کنندگی‌گزینه‌گر دیگران) تا آنجا که طبق یک قانون کلی با اختیار دیگران هماهنگ باشد؛ تنها همین حق اصلی است که به موجب صرف استعداد بشری هر کس، به هر فردی تعلق می‌گیرد (ibid, p.237)

پس آزادی و اختیار، چون برآمده از اراده خود انسان است، موجب مسئولیت

انسان در افعال او می‌شود. مسئولیت نتیجه مستقیم آزادی و از تبعات اراده است. کانت در این مورد می‌گوید:

انسان به معنای اخلاقی هرچه هست یا باید باشد، خوب یا بد، باید خود را برای آن بسازد. یا ساخته باشد. یعنی مسئول شأن اخلاقی انسان، خوب یا بد، خود انسان است. هر دو وضعیت باید معلول اراده آزاد خودش باشد. چه در غیر این صورت صفات او را نمی‌توان به حساب خودش نهاد و در نتیجه او اخلاقاً نه خوب است و نه بد. اگر موضوع از این قرار است که انسان خوب آفریده شده است، معنای آن نیش از این نیست که او متمایل به خیر است و استعداد بنیادی او خیر است» (Kant, Die Religion innerhalb der ..., p.44)

اکنون باید به نکته دیگری در آرای رازی بپردازیم که از یک طرف، یکی دیگر از دستاوردهای علمی اوست که پیش از این به مواردی از این دست پرداختیم و از طرف دیگر، با نظریه او در مورد اراده و فعالیت انسان برای تحقق برابری مرتبط است. رازی زمان را به دو بخش محدود و نامحدود تقسیم کرده است و در این تقسیم اولاً پیشگام دکارت است، ثانیاً نتایجی در تکمیل آزادی به دست آورده است و با اندک تفسیری می‌توان نتایجی جذاب در باب آزادی از آن به دست آورد. در عصر جدید دکارت در کنار مفهوم زمان مفهوم دیگری به نام استمرار (دیرند - duration) را تعریف کرد. در نظر دکارت زمان مقدار حرکت است. پس اگر جسمی (فرضاً) حرکت نکند ماندگاری آن را باید با مفهوم دیگری اندازه‌گیری کرد. این مفهوم، استمرار (دیرند) است. رازی هم به چنین تقسیمی قائل است. بنا بر گزارش ابوریحان، رازی ضمن بحث از قدمای خمسه، که یکی از آن‌ها زمان است، بین زمان و مدت فرق می‌نهد. به این ترتیب که عدد و لواحق آن بر زمان واقع می‌شود نه بر مدت. به عبارت دیگر، زمان مدت محدود و دهر مدت نامحدود است (شریف، ص ۶۲۱). ماجد فخری این تقسیم را نزدیک‌تر به معنایی که ما از آن درک می‌کنیم بیان کرده است: اقسام دوگانه زمان در نظر رازی عبارت است از زمان جزئی یا محدود و زمان کلی یا نامحدود. نوع اول قابل اندازه‌گیری است، اما نوع

دوم قابل اندازه گیری نیست و نامتناهی و شبیه دهر (aeon) نوافلاطونی است. این مفهوم دهر نوافلاطونی معیار استمرار جهان عقلانی است.^۳ برای درک این زمان مطلق یا کلی به نظر رازی باید توجه خود را از تغییرات و حرکات عالم کیهان باز گردانیم و به مفهوم «حرکت ابدیت» معطوف کنیم. این حرکت ابدیت، همان زمان مطلق است (فخری، ص ۱۲۱).

دیدیم که رازی در جواب ابو حاتم پاسخ داد که اگر مردم بکوشند و پیردازند به آنچه در اختیار دارند برابرنند؛ و اکنون بنا بر گزارش ماجد فخری مفهوم دهر معیار استمرار جهان عقلانی است. از ترکیب این دو مضمون یعنی کوشش برای تحقق برابری و استمرار جهان عقلانی می توان به این نتیجه رسید که، همان گونه که در فلسفه آلمانی از لایب نیتس تا نیچه گسترش یافته است، انسان با تکیه بر اراده خود در قالب مدت نامحدود یا دهر، می تواند آفریدگار شرایط وجودی خود باشد. امروز با استفاده از مضامین فلسفه آلمانی می توانیم به درک این مطلب نایل شویم که (در نظر رازی هم) شرایط وجودی انسان، شرایط آگریستانس است. به موجب این موقعیت که در جهان طبیعت (در کره زمین) فقط نصیب انسان شده است، انسان تمام موقعیت هستی خود را، خود می آفریند. ترکیب هستی با دهر یا مدت نامحدود (به اصطلاح رازی) سیلان یا صیوررتی به وجود می آورد که عبارت است از نحوه موجودیت انسان. این هستی ذاتی (به قول کانت Dasein) انسان، مستقل از شرایط جغرافیایی از قبیل نژاد، رنگ، دین، فرهنگ، جنس و... است. انسان بماهو موجودی است آزاد، خود بنیاد و آفریدگار تمام موقعیت های خود. اگر آنچه به رازی نسبت داده اند درست باشد (و دلیلی نداریم که صحت این انتساب را انکار کنیم)، آزادی ذاتی انسان نتیجه ای است که از نظریه او در مورد زمان و کوشش برمی آید. نتیجه نهایی این دیدگاه استقلال انسان از عوامل غیر انسانی است و این نتیجه گیری با عقیده ای که رازی در مورد وحی داشته است، سازگار است.

نتیجه

از عقلانیت در اندیشه رازی به نتایجی چون برابری، آزادی، استقلال و صبرورت ذاتی انسان دست یافتیم. کانت در گسترش عقلانیت و تشکیل جامعه مدنی، مفاهیم آزادی و برابری و استقلال را ویژگی‌های شهروند جامعه مدنی معرفی کرده است:

عضو جامعه برآمده از اراده متحد مردم، شهروند حکومت است. ویژگی‌های شهروند عبارت است از اختیار (آزادی)، برابری، استقلال (Kant, *Metaphysik der Sitten*, p.314).

اما مفهوم صبرورت یا تحول ذاتی انسان حاکی از مقوله دیگری است، به عنوان رشد یا ترقی یا پیشرفت. صبرورت ذاتی انسان عملاً باید به معنی ذخیره سازی سرمایه‌های فرهنگی باشد و این معنایی است که مورد توجه اغلب نویسندگان غربی در قرن هجدهم، از جمله کانت، واقع شد. ماهیت این رشد و ترقی، البته رشد اخلاقی. یعنی تحول و تکامل ارزش‌های اخلاقی انسان و آشنایی او با حقوق و تکالیف انسانی. در اینجا هم باید نتیجه عقاید رازی را از زبان کانت بیان کنیم:

به موجب یک اصل استوار که برای تمام انسان‌ها در هر زمانی یک اصل ثابت و تغییر ناپذیر است، این حکومت [یعنی حکومت اخلاقی عقل] به طرف تکامل خود پیش می‌رود. می‌توان از پیش مشاهده کرد که این تاریخ چیزی جز حکایت نزاع دائمی بین دین خداپرستی و دین اخلاقی نیست، که در این نزاع انسان پیوسته مایل بوده است اعتقاد کلیسایی [یعنی اعتقاد برآمده از ادراک طبقه روحانی] را به عنوان اعتقاد تاریخی پیش کشد؛ در حالی که اعتقاد عقلانی ادعای برتری خود را که تنها وسیله تطهیر روح و اصلاح نفس است، هرگز مطرح نکرده است، چیزی که نهایتاً یک ادعای حقیقی و یقینی خواهد بود (Kant, *Die Religion innerhalb der ...*, p.124).

کانت نمونه‌ای از افتضاحات و ابتدالات آنچه را که خود «اعتقاد تاریخی» و «اعتقاد کلیسایی» نامیده است، یعنی همان نظام اعتقادی که رازی را ملحد و کافر قلمداد کرد و مانع رشد اندیشه‌های او شد، چنین ترسیم می‌کند:

اینکه چگونه تعصبات صوفیانه در زندگی زاهدان و راهبان و تعظیم و تکریم قداست مجردان و تارکان دنیا انبوهی از انسان‌ها را به موجوداتی بی‌خاصیت و بی‌فایده برای زندگی اجتماعی تبدیل کرد؛ اینکه چگونه معجزات ادعایی در این رفتارها مردم را در دام خرافات کور اسیر کرد؛ اینکه چگونه دخالت ناروای سلسله‌ها در زندگی مردم ذاتاً آزاد با ادعای تفسیر منحصر به فرد، که با صدای وحشتناک از دهان پر تکبر و غرور سنت برمی‌خاست، مسیحیت را بر سر عقاید تخیلی [که بدون تفسیر عقل ناب مطلقاً نمی‌توان در مورد آن‌ها به توافق رسید] به گروه‌های متخصص تجزیه کرد؛ اینکه چگونه در شرق حکومت به جای اینکه طبقه روحانی را در محدوده یک نظام آموزشی معین قرار دهد [تا در این محدوده پیوسته به طرف یک نظام آموزشی حکومتی سوق داده شود] خود را با مقررات دینی روحانیان و خود طبقه روحانی مشغول کرده بود... چگونه در غرب، جایی که ایمان بدون توسل به قدرت دنیوی به حاکمیت رسید، نظم مدنی توأم با علوم توسط مدعیان خلافت الهی به فساد کشیده شد و از قدرت و کارایی افتاد؟ چگونه هر دو قسمت شرق و غرب جهان مسیحی، مانند نباتات و حیوانات بیماری که هنگام مرگ با جذب حشرات موزی تباهی خود را تسریع می‌بخشند، توسط بربرها سقوط کرد؟ چگونه در بخش غربی مسیحیت حاکمان روحانی مانند کودکان گرفتار طلسم و جادو شدند و برای به راه انداختن جنگ در آن سوی جهان [جنگ‌های صلیبی] شهرها را از سکنه تخلیه می‌کردند تا مردم را به جان یکدیگر بیندازند و آن‌ها را علیه حاکمان و رهبران به شورش و طغیان تحریک کنند و تنفر کسانی را که تشنه به خون آن‌ها هستند علیه همکیشان و هم‌مسلمانان در همان مسیحیت برانگیزند؟... [با مشاهده این امور می‌توان فریاد برآورد که] دین می‌تواند چنین شرارت‌هایی را برانگیزد (ibid, p.130).

اما این فقط تاریخ مسیحیت نیست که فریاد کانت را این گونه برآورده است. چنانکه پیش از این آوردیم، «عقلانیت» در فرهنگ ما از آرای معتزلی برخاست و این فرقه معتزله بودند که اولین بار ترازوی عقل را در سنجش باورهای دینی به کار بردند و به حق می‌توان گفت رازی در گسترش عقلانیت معتزلی مذهب است. حال به نمونه‌ای از

قضاوت تاریخی در تاریخ اسلامی خودمان (و نه در مسیحیت) در مورد معتزله از زبان بیهقی توجه کنید:

بدان که خدای تعالی قوتی به پیغمبران صلوات الله علیهم داده است و قوت دیگر به پادشاهان؛ و بر خلق روی زمین واجب کرده است که بدان دو قوت بنیاد گروید و بدان، راه راست ایزدی بدانست؛ و هر کس که آن دو را [یعنی این دو قوت را] از فلک و کواکب و بروج داند، آفریدگار را از میان بردارد و معتزلی و زندیق و دهری باشد و جای او دوزخ بود» (بیهقی، ص ۹۹).

حال اینکه قوت پیامبران و پادشاهان را در کنار هم آوردن (اندیشه خلیفه الهی آورده کلیسا) و اینکه اطاعت پادشاهان و حاکمان را بر مردم واجب کردن (تثبیت استبدادی و تأیید حکومت‌های توتالیتر) مورد بحث ما نیست، اما آوردن نام معتزله در کنار دهریان و زندیقان حاکی از عقل ستیزی تاریخی (به معنی مورد نظر کانت در کتاب دین در محدوده عقل تنها) در فرهنگ سنتی ماست.

در این مقاله سعی کردیم با توسل به عناصر جدید عقلانیت در آرای دکارت، لاک و کانت، عقلانیت متروک در آرای رازی را با استفاده از قطعات کوتاهی که از نوشته‌های او باقی مانده و مورد استفاده نویسندگان تاریخ فلسفه واقع شده است، بر ملا کنیم تا اگر در مواضع دیگری چیزی در دفاع از عقلانیت گفته شود گمان نرود که این اندیشه برای ما بیگانه است و یک سره از منابع غربی است؛ اگرچه اندیشه‌های انسانی فراتر از انتساب به شرق و غرب است. جامعه امروز ما سخت تشنه و نیازمند عقلانیت است؛ خواه به زبان رازی ادا شده باشد، خواه به زبان کانت.

توضیحات

۱. از جمله پروفیسور جورج اف. مک لین (George F. Mclean) محقق امریکایی در

یک گفتگوی حضوری در جمع دانشجویان دانشگاه مفید.

۲. اینک مجال پرداختن به این پرسش نیست که چرا این اندیشه‌های «نو» در فرهنگ ما

رشد نکرد و ما این مطلب را به غربی‌ها باختیم. من در نوشته‌های دیگری اشاره کرده‌ام که دو نهاد سترگ در فرهنگ ما، یکی تصوف و دیگری «علم فقه» در این مورد از همه عوامل مؤثرتر بوده است. عواملی چون تهاجم‌های نظامی به عوامل فوق اضافه شد و موجب گردید که در فرهنگ ما «علم» نهادینه نشود و این عدم سازماندهی، موجب شد ما برسیم به جایی که اکنون رسیده‌ایم.

۳. این جمله را به خاطر بسپارید زیرا قریباً رابطه آن را با آزادی بیان خواهیم کرد.

منابع و مأخذ

- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ابوحاتم الرازی، اعلام النبوه، انجمن فلسفه ایران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، به کوشش علی اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰.
- حنالفاخوری، خلیل الجری، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷.
- رازی، ابی بکر محمد بن زکریا، رسائل فلسفیه، طهران، المكتبة المرتضویه، بی تا.
- شریف، م.م. تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- شهرزوری، شمس الدین محمد، تاریخ الحکما، ترجمه مقصود علی تبریزی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۵.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ملل و نحل، ترجمه فارسی، توضیح الملل، مصطفی خالقداد هاشمی، تهران، اقبال، ۱۳۶۲.
- فخری، ماجد، سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمه فارسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
- کانت، ایمانوئل، فلسفه حقوق، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات نقش و نگار، ۱۳۸۰.
- کرین، هنری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.

لاک، دو رساله در حکومت مدنی، رساله دوم، فصل دوم (لاک) Two Treatises of Civil Government.

وایدز، ریچارد و رابرت سلز، مبانی فیزیک نوین، ترجمه علی اکبر بابایی و مهدی صفا، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.

Audi, Robert, *The Cambridge Dictionary of philosophy, rationality*, U.S.A., 1997.

Kant, Emmanuel, *Die Religion innerhalb der Grenzen der blossen Vernunft*, Koln, Konemann, 1995.

_____ , *Die Metaphysik der sitten*, Koln, Konemann, 1995.